



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۳۰/ بهمن/ ۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط -

مصادف با: ۲۰ جمادی الاول ۱۴۳۸

شک در رجوع قید به هیئت یا ماده - اشکال محقق خوبی

به شیخ و آخوند (قول سوم در مسئله)

جلسه: ۶۹

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

همان طور که در جلسه قبل بیان شد نسبت به دلیل دوم مرحوم شیخ انصاری مبنی بر رجوع قید به ماده در فرض شک، اشکالات و بحث هایی مطرح است. محقق خوبی مقدمه ای بیان کردند و بر اساس آن به مرحوم شیخ انصاری، محقق خراسانی و محقق نایینی اشکال کردند و نظر سومی در مسئله تاسیس نمودند.<sup>۱</sup>

مقدمه ایشان عبارت بود از این بود که قید گاهی به ماده و گاهی به هیئت و گاهی به هر دو رجوع می کند؛ لذا تقیید هیئت مستلزم تقیید ماده نیست. همین مقدار که نسبت بین تقیید هیئت و تقیید ماده را نسبت عموم خصوص من وجه بدانیم قهرا دیگر آن استلزام از بین می رود و تقیید هیئت، مستلزم تقیید ماده نخواهد بود.

بر اساس این مقدمه ایشان در ما نحن فیه، تقیید را در قید متصل و قید منفصل بررسی می کند. یعنی رجوع قید متصل و قید منفصل به هیئت یا ماده. را مورد بررسی قرار می دهد.

در جایی که قید مردد بین رجوع به هیئت یا ماده باشد (یعنی جایی که شک داریم آیا قید رجوع به هیئت می کند یا ماده بر فرض متصل بودن قید) شک مانع از اصل انعقاد ظهور است. یعنی مانع انعقاد ظهور برای آن کلام می شود. مثلا اگر در کلام مولا «اکرم زیدا ان جائک» آمده بود و شک داشتیم که قید «مجی» قید وجوب اکرام است یا قید خود واجب یعنی اکرام. با توجه به تردیدی که برای ما حاصل است و محفوف بودن کلام به چیزی که صلاحیت قرینیت برای تقیید هیئت و ماده را دارد، مانع انعقاد اطلاق برای کلام می شود، یعنی جلوی انعقاد ظهور در مورد هیئت و ماده را می گیرد و کلام مجمل می شود.

اصل نظر ایشان در مورد قید متصل به تفصیل در جلسه قبل بیان شد. جهت توضیح اشکال ایشان به مرحوم شیخ انصاری و محقق خراسانی و محقق نایینی نظر ایشان در مورد قید منفصل را نیز بیان می کنیم.

<sup>۱</sup> محاضرات ج ۲ ص ۱۴۸ تا ۱۷۲

## (ب) قید منفصل

اما اگر قید منفصل باشد، مثل این که متکلم بگوید: «اکرم زیدا» سپس با دلیل منفصلی بگوید «لا تکرّم زیدا ان لم یجئک» در صورتی که زید پیش تو نیامد اکرامش نکن. اینجا شک داریم که قید «مجئ» که به صورت منفصل آمده، به وجوب اکرام رجوع می کند یا به واجب، یعنی خود اکرام.

هر چند در این صورت چون قید منفصل است و اطلاق محقق می شود (یعنی زمانی که «اکرم زیدا» گفته می شود و تمام می شود، ظهور در اطلاق هیئت و اطلاق ماده دارد یعنی «اکرم زیدا» هم هیئتش مطلق است، یعنی وجوبش مقید به چیزی نشده و هم ماده اش مطلق است، یعنی خود اکرام مقید به چیزی نشده است) ولی چون یقین داریم که بعدا این قید یا به ماده رجوع می کند یا هیئت (علم اجمالی به عروض تقیید یا بر ماده یا بر هیئت) باعث می شود کلام از اعتبار ساقط شود و از حجیت بیفتد. لذا نه می توانیم به اطلاق هیئت اخذ کنیم نه به اطلاق ماده.

همان طور که ملاحظه شد نتیجه عملی در قید منفصل فرقی با جایی که قید متصل باشد ندارد. زیرا محقق خوبی در جایی که قید متصل است می فرماید ظهوری برای کلام منقعد نمی شود و در قید منفصل می فرماید: اگر شک در رجوع قید به هیئت یا ماده داشته باشیم کلام ظهور پیدا می کند، ولی این ظهور حجت نیست. به عبارت دیگر در قید منفصل بحث از عدم حجیت است و در قید متصل بحث از عدم ظهور است و در هر صورت نتیجه این است که به این کلام نمی شود اخذ کرد.

پس در قید متصل، کلام ظهور در اطلاق و تقیید ندارد و در قید منفصل، ظهور کلام حجیت ندارد ولو این که ظهورش با عروض قید به صورت منفصل است، ولی چون نمی دانیم این قید به هیئت می خورد یا ماده از حجیت ساقط می شود، لذا قابل تمسک نیست.

### توضیح ذلک:

زیرا معنای تقیید ماده این است که یک حصه خاصه‌ای از ماده واجب است و مطلق اکرام واجب نیست، بلکه اکرام در صورت مجئ زید واجب می شود این معنای مطابقی تقیید ماده است پس معنای مطابقی تقیید ماده این است که واجب عبارت است از یک حصه خاصه‌ای از ماده و آن هم اکرام در صورت مجئ زید است.

معنای تقیید هیئت نیز این است که وجوب یک حصه خاصه‌ای از هیئت است، نه مطلق وجوب. یعنی وجوب اکرام در صورتی محقق می شود که زید بیاید، وجوب علی فرض مجئ. پس کاملا معلوم است که معنای مطابقی تقیید هیئت چیست.

حال هر کدام از تقیید ماده و تقیید هیئت یک لازمه دارد، لازمه تقیید ماده این است که وجوب به تقید ماده به آن قید متعلق شود. اگر گفتیم ماده مقید است، معنایش در مثال این است که وجوب متعلق به اکرام علی فرض مجئ شده. یعنی این که متعلق وجوب یک شی مقید می شود. پس تقیید ماده یک معنای مطابقی دارد یک معنای التزامی، یعنی اکرام که یک حصه خاصه‌ای از آن مورد نظر است معنایش این است که واجب عبارت است از «اکرام علی فرض مجئ» این معنای مطابقی است کاری به وجوب و هیئت نداریم. وقتی می گوییم «الماده تقیید» ماده مقید می شود یعنی اکرام مقید می شود. لازمه این که اکرام مقید شود این است که وجوب متعلق بشود به اکرام مقید.

پس مدلول التزامی تقیید ماده عبارت است از این که وجوب متعلق شده به ماده مقید، همچنین تقیید هیئت نیز یک مدلول التزامی دارد. یعنی وقتی می گوییم هیئت مقید شده، یعنی وجوب به نحو مطلق منظور نیست، بلکه حصه خاصی مورد نظر است. معنای

مطابقی تقييد الهيئه بقيد يعنى وجوبى كه مقيد به مجى زيد است. معنای التزامی آن نیز عبارت است از این که این وجوب را مفروض الوجود بگیریم.

پس تقييد ماده يك معنای مطابقی دارد و يك معنای التزامی. تقييد الهيئه هم يك معنای مطابقی دارد و يك معنای التزامی. معنی مطابقی از همین کلمه تقييد ماده و تقييد الهيئه معلوم است،

از طرف دیگر اگر گفتیم ماده مقيد می شود، معنایش این است که يك حصه از ماده مورد نظر است، اگر گفتیم هيئت مقيد می شود معنایش این است که يك حصه خاصی از هيئت مورد نظر است و این دو حصه باهم متباین هستند به عبارت دیگر این که وجوب مقيد شود، غير از این است که واجب مقيد شود. وجوب مقيد به «مجى زيد» غير از واجب مقيد به «مجى زيد» است. وجوب اكرام زيد مقيد به مجى زيد غير از اكرام مقيد به مجى زيد است. این دو، دو حصه متباین هستند و چون اشتراکی بين آن ها نیست و كاملاً متباین هستند، اگر متكلم بخواهد هر کدام از این ها را اراده کند احتیاج به يك قرينه و مؤونه زائده دارد.

مثلاً اگر متكلم قصد گفتن «عين» را داشته باشد و منظورش از عين چشم باشد، يك مؤونه‌ای لازم دارد و اگر قصد گفتن «عين» را داشته باشد و مقصودش چشمه باشد يك مؤونه ديگر لازم دارد زیرا بين عين به معنای چشم و عين به معنای چشمه تباین است. لذا هر کدام را که متكلم بخواهد اراده کند به يك مؤونه زائد و عنایت بیشتر نیاز دارد. لذا این گونه نیست که بگوئیم قیدی که رجوع به هيئت می کند یا قیدی که رجوع به ماده می کند بینشان يك وجه مشترك و يك قدر متيقنی وجود دارد. مثلاً رجوع قید به ماده قدر متيقن است و اگر بخواهیم رجوع به هيئت را اراده کنیم نیاز به يك مؤونه زائد داریم، نه این دو كاملاً با هم متفاوت هستند. نسبت بين آن ها اقل و اكثر نیست که بگوئیم متكلم قدر متيقنی که اقل باشد را اراده کرده و اكثر احتیاج به مؤونه زائد دارد. مثلاً فرض کنید بگوئیم نظر مرحوم شيخ انصاری این است که رجوع قید به ماده قدر متيقن است و اگر قرار باشد هيئت اراده شود، احتیاج به يك مؤونه زائد دارد. در حالی که معنای تقييد هيئت و معنای تقييد ماده كاملاً با هم متباین است و وقتی متباین شدند هر کدام از این دو را که متكلم بخواهد اراده کند باید يك قید خاص و مؤونه زائدى برای آن لحاظ کند. پس هر دو در شرایط مساوی هستند. اراده تقييد ماده و اراده تقييد هيئت به يك اندازه نیاز به مؤونه و قرينه دارند و هيچ رجحانی بینشان نیست.

خلاصه مطلب در ناحیه اول این بود که تقييد ماده يك معنای مطابقی دارد و يك معنای التزامی. تقييد هيئت نیز يك معنای مطابقی دارد و يك معنای التزامی. معنای مطابقی تقييد هيئت يعنى حصه خاص از هيئت مورد نظر است و معنای مطابقی تقييد ماده نیز يعنى این که حصه ای خاص از ماده مورد نظر است.

ناحیه دوم این بود که این دو حصه كاملاً با هم متباین هستند و هيچ وجه اشتراکی بینشان نیست، هر کدام بخواهد اراده شود نیاز به قرينه خاص دارد.

#### نتیجه

نتیجه این دو مطلب این است که وقتی مكلف يقين دارد مولا با يك دليل منفصل که بعد از آن دليل مطلق آورده است از عبد يك حصه خاصی را طلب کرده، حالا یا حصه خاص وجوب یا حصه خاص واجب، چون شك داریم این قید به ماده رجوع می کند یا هيئت و از طرفی نیز يقين دارد که مولا هر دو را با هم اراده نکرده، چون می دانم یا ماده مقيد شده یا هيئت و از طرفی نیز هر دو را با هم نمی تواند اراده کند زیرا بين آن ها تباین است، قهراً جایی برای تمسك به اطلاق باقی نمی ماند. يعنى زمانی که مولا دليل

منفصل را بیان می کند کانه حجیت کلام از بین می رود و کلام از اعتبار ساقط می شود. پس عبد نه می تواند با قید منفصل رفع ید از اطلاق هیئت کند و نه می تواند با قید منفصل رفع ید از اطلاق ماده کند.

در حالی که می داند یکی از واجب یا وجوب حتما مقید شده است، اما نمی داند کدام است و همچنین می داند که احتمال این که هیچ کدام مقید نشده باشند نیز نیست. پس نه می تواند دست به اطلاق واجب بزند و نه دست به اطلاق وجوب. نه اطلاق هیئت را از بین ببرد و نه اطلاق ماده را. لذا برای عبد مجمل می شود، چون با وجود این علم اجمالی به این که مراد و منظور مولا یکی از این دو حصه است یا واجب مقید یا وجوب مقید، به طور کلی بین دو اطلاق در ناحیه اولی و نیز دو اطلاق در ناحیه ثانیه تکاذب پیش می آید بین اینها تنافی پیش می آید یا باید حصه خاصه از وجوب مورد نظر باشد یا واجب. دیدید که آن ها یکدیگر را تکذیب می کنند هیئت می گوید: من باید مقید شوم و ماده نیز می گوید: من باید مقید شوم. لذا این دو یک دیگر را تکذیب می کنند. پس به این نتیجه می رسیم که یکی مقید است و دیگری مقید نیست و این که هر دو بخواهند ادعای تقیید کنند امکان پذیر نیست. زیرا علم اجمالی به تقیید یکی از این دو تعلق گرفته و محصص به یک حصه خاصه شده است لذا باعث می شود که به طور کلی این کلام را از حجیت ساقط بدانیم.

### مقتضای اصل عملی در مقام

نتیجه این است که محقق خوبی می فرمایند: از نظر لفظی نه در قید متصل و نه قید منفصل دستمان به جایی بند نیست. زیرا اگر قید متصل باشد جلوی ظهور را می گیرد و اگر قید منفصل باشد مانع حجیت است. لذا سراغ اصل عملی می رویم. یعنی اگر شک در رجوع قید به هیئت یا ماده داشته باشیم باید سراغ اصول عملیه برویم به عبارت دیگر وقتی به اصاله الاطلاق و اصول لفظیه دسترسی نداریم و به طور کلی اطلاق نیز در هیئت و ماده ساقط می شود باید سراغ اصول عملیه رفت. البته محقق خوبی بحث اصول عملیه را در کتاب خود مطرح نمودند.

ایشان در ابتدای بحث می فرمایند: ما در دو مقام باید بحث کنیم، یکی مقتضای اصول لفظیه، یکی مقتضای اصول عملیه. از نظر اصل لفظی ملاحظه فرمودید که ایشان قائلند که در این بحث اصل لفظی نداریم نه در قید متصل نه در قید منفصل، ولی کانه فراموش کردند که در بخش دوم که مقتضای اصل عملی چیست مطلبی را بیان کنند.

حال ما برخورد کرده ایم به قیدی که شک داریم به هیئت رجوع می کند یا ماده، تکلیف چیست؟ اصل عملی چه اقتضایی دارد؟ در جایی که امر دائر بین تقیید ماده و تقیید هیئت است تکلیف چیست؟

اصل عملی می گوید در دوران بین تقیید ماده و تقیید هیئت، اصل براءت از وجوب است. زیرا اگر شک کردیم که قید حاصل می شود یا نمی شود؟ کانه شک داریم وجوب محقق شده یا نه، اگر ما بگوییم قید رجوع به هیئت می کند معنایش این است که تا قید نیامده اصلا وجوب نیست، اگر شک کنیم قید به ماده بر می گردد، یعنی شک داریم در این که این واجب مقید است یا نیست؟ پس در واقع شک در رجوع قید به هیئت یا ماده، شک در تعلق وجوب یا عدم تعلق وجوب است و در شبهات وجوبیه اصل عدم وجوب است، لذا لازمه اصل براءت این است که با فرض عدم قید وجوب ثابت نیست.

این محصل نظر محقق خوبی است که در حقیقت کانه یک نظر سومی در مسئله است. زیرا مشهور می گویند قید رجوع به هیئت می کند. مرحوم شیخ انصاری می گوید در فرض شک، قید رجوع به ماده می کند. مرحوم خوبی می گوید از نظر لفظی قید نه رجوع به هیئت می کند نه ماده، باید سراغ اصل عملی برویم که مجرای اصل براءت است. لذا ایشان با توجه به این مطلب می

فرماید: نه آن که مرحوم شیخ انصاری فرموده، نه آن که محقق خراسانی فرموده و نه آن که محقق نایینی گفته هیچ یک صحیح نیست.

«الحمد لله رب العالمین»